

حافظ پلاشاه عربان شعر

دکتر ابوالفضل رجبی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حافظ
پادشاه عربیان شعر

دکتر ابوالفضل رجبی



بیتن پرنٹ

۱۳۹۸

سرشناسه	:	رجبی، ابوالفضل، ۱۳۵۶-
عنوان قراردادی	:	Rajabi, Abolfazl
عنوان و نام پدیدآور	:	دیوان. شرح
مشخصات نشر	:	حافظ پادشاه عربیان شعر / ابوالفضل رجبی. تهران: بهمن برنا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۲۲۰ص
شابک	:	۳۵۰۰۰۰ ریال: ۱-۱-۹۵۰۳۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فبا
یادداشت	:	کتابنامه
موضوع	:	حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق، دیوان—نقد و تفسیر
موضوع	:	Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century . Divan— Criticism and interpretation
موضوع	:	شعر فارسی — قرن هجری — تاریخ و نقد
موضوع	:	Persian poetry -- 14th century -- History and criticism
شناسه افزوده	:	حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق، دیوان. شرح
شناسه افزوده	:	Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century . Divan . Commentaries
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۷ ج ۲ / ۳۷۳ PIR۵۴۳۵
رده‌بندی دیوینی	:	۸۵۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۵۲۰۳۴۶



بهمن برنا

ناشر تخصصی علوم اجتماعی

حافظ پادشاه عربیان شعر

نوشته: دکتر ابوالفضل رجبی

شابک: ۱-۱-۹۵۰۳۹-۶۲۲-۹۷۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۹۸

چاپ و صحافی: بهمن

تلفن: ۸۸۰۸۹۴۱، ۸۸۰۸۹۲۶

www.bahmanborna.ir

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

این اثر مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران می‌باشد. تصویربرداری و تکثیر از تمام یا بخشی از اثر به هر شکل و بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.

پیشکش به اراک عزیز

فهرست مطالب

آغاز سخن.....	۵
به جای مقدمه.....	۷
مضمون گرایی.....	۱۲
ابقای حافظ به بهای حذف دیگر شاعران.....	۱۶
غزل‌ها.....	۲۳
بی‌خبر و صاحب‌خبر.....	۲۳
ترک شیرازی.....	۲۷
ما آزموده‌ایم.....	۳۱
بغداد و لب دجله.....	۳۸
ترکان سمرقندی.....	۴۵
مهرزادبوم.....	۵۲
دو یار زیرک.....	۵۶
طرف عشق.....	۶۳
امتحان وفا.....	۶۹
گامی چند.....	۷۵
چو شمع.....	۸۷
عالم و آدم.....	۹۸

- ظلمت اندیشه ۱۰۸
- خادم دیر مغان ۱۱۳
- ابیات ۱۱۹
- با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم ... ۱۱۹
- سواد نامه موی سیاه چون طی شد ... ۱۲۲
- کامم از تلخی غم چون زهر گشت ... ۱۲۵
- کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش ... ۱۲۸
- نشان یار سفر کرده از که پرسم باز ... ۱۳۰
- الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها ... ۱۳۳
- گرچه وصالش نه به کوشش دهند ... ۱۳۸
- تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست ... ۱۴۰
- ما را ز خیال تو چه پروای شراب است ... ۱۴۲
- قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست ... ۱۴۴
- گل در برو می در کف و معشوق به کام است ... ۱۴۶
- آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم ... ۱۴۸
- درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد ... ۱۵۱
- سحرگه رهروی در سرزمینی ... ۱۵۵
- ای باد اگر به گلشن احباب بگذاری ... ۱۵۹
- شکرفروش که عمرش دراز باد چرا ... ۱۶۲
- مکن به چشم حقارت نگاه در من مست ... ۱۶۵
- ملامت گو چه در یابد میان عاشق و معشوق ... ۱۶۸
- چراغ روی تو را شمع گشت پروانه ... ۱۷۱

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد ...	۱۷۵
نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر ...	۱۷۹
بنده پیر خراباتم که لطفش دایمست ...	۱۸۱
بدین شکسته بیت‌ال‌حزن که می‌آرد ...	۱۸۳
خرد که ملهم غیب است از برای شرف ...	۱۸۴
هاتفی از گوشه میخانه دوش ...	۱۸۸
قد خمیده ما سهلت نماید اما ...	۱۹۰
کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد ...	۱۹۴
تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من ...	۱۹۶
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ...	۱۹۸
صد بار بگفتی که دهم زان دهنّت کام ...	۱۹۹
هر سرو قد که بر مه و خور حسن می‌فروخت ...	۲۰۲
ندانم نوحه ثمری به طرف جویباران چیست ...	۲۰۴
طیب راه‌نشین درد عشق نشناسد ...	۲۰۷
گرچه صد رودست از چشم روان ...	۲۱۰
یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور ...	۲۱۲
این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت ...	۲۱۶
اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک ...	۲۲۰
پیراهنی که آید از آن بوی یوسفم ...	۲۲۲
شیراز و آب رکنی و این باد خوش‌نسیم ...	۲۲۵
فهرست منابع	۲۲۹
فهرست کتاب‌های شعر:	۲۳۲

آغاز سخن

کتاب حاضر نمود بخشی از پژوهشی کمابیش بیست ساله است. یعنی تدارک آن از همان زمانی آغاز شد که ناچیزی حافظ را دریافتم. پیداست که دوستانی در این مسیر یاریم کرده‌اند. از جمله حمید نادری دوست دیرینم که کار بی یاری او به این فرجام نمی‌رسید.

هدف اصلی و اولیه من اثبات ناشاعری حافظ است. شئونی دیگر که دیگران برای او قائلند، تا جایی در بحث طرح خواهند شد که به متن راجع باشند.

مفسران و منتقدانی که در این کتاب به آنها ارجاع داده‌ام، ضرورتاً برجسته‌ترین حامیان حافظ نیستند. می‌شد به صدها کتاب و مقاله و خطابه و ... دیگر نیز ارجاع داد. اما به آنانی بسنده کردم که به مناسبت متن پایشان پیش آمد یا بیش از همه در تیررسم بودند.

از مخاطب گرمی چشم دارم که پی‌نوشت‌ها را نیز از نظر بگذرانند. متن اصلی کتاب عمدتاً ذکر نقایص و ناروایی‌های حافظ است. اما در پی‌نوشت‌ها روی دیگر ماجرا یعنی نقایص و ناروایی‌های مریدان او رو می‌شود.

نقد اشعار در دو بخش آمده است. در بخش غزل‌ها کل یک شعر را نقد کرده‌ام و با معادل‌هایی (عمدتاً هم‌وزن و هم‌قافیه) از دیگر شاعران سنجیده‌ام. در بخش بعد برخی از ابیات را با تفصیلی بیشتر نقد کرده‌ام و معادل‌هایی نیز از دیگر شاعران در مقابلشان گذاشته‌ام.

امید دارم که اثر حاضر راه را بر پژوهش‌هایی بی‌غرض، زیبایی‌شناختی و فارغ از فرامتن در شعر بگشاید. به گمانم نقد ادبی ایرانی تا به امروز غالباً راهی بیراهه رفته است.

این پژوهش تازه آغاز راه است. این سخن دو وجه دارد: اولاً کمابیش تمامی ابیات حافظ معایبی دارند نظیر آنچه در این کتاب ذکر کرده‌ام. از این پس هم خود به طرح و شرح معایب مذکور خواهم پرداخت و هم به گمانم بسیاریانی دیگر ملاک و معیار دستشان خواهد آمد و کار را پی خواهند گرفت. ثانیاً در دیگر بخش‌های ادبیات نیز چنین رویکردی ضروری است. چشم دارم این نگاه نقادانه، زیبایی‌شناختی و (حتی‌المقدور) فارغ از فرامتن به سراسر سنت ادبی ما گسترش یابد.

ابوالفضل رجبی

تیر ۱۳۹۷

به جای مقدمه

ما و دیگران محتملاً ایران را همچون سرزمین شعر می‌شناسیم. به دیگر سخن گویی مهم‌ترین و ارجمندترین رهاورد - دست‌کم فرهنگی - کشورمان شعر است. این ویژگی هم از حیث کیفی و هم از لحاظ کمی اهمیت دارد. درخشان‌ترین شاعران جهان از دید بسیاری در این سرزمین و از این سرزمین برآمده‌اند و بالیده‌اند. عدد شاعران ایرانی نیز بسیار است و ایران سرزمینی شاعرپرور. از این خیل بی‌شمار معدودی را در مقام شاعران تراز اول مطرح کرده‌ایم. حال اگر بگویند یکی از این ارکان اساساً شاعر نیست و نباید در زمره بزرگان بیاید، به سادگی نخواهیم پذیرفت. اما حقیقت همین است و جز این نیست؛ حافظ همان شاعر ناشایست است که باید به سرایندگان بزرگ و بعضاً از یاد رفته جا دهد و خود از تارک بلند شعر فارسی فرو آید. این حقیقت - اگرچه در بادی نظر پذیرفتنی نمی‌نماید - با سنجش ابیات خواجه و دیگر شاعران روشن می‌شود.

شاید این توهم و تصور در ذهن شکل گیرد که نگارنده با فروشکستن هیمنه غولی بزرگ چونان لسان‌الغیب مجالی برای جلوه‌گری می‌جوید. ماجرا کاملاً وارونه است. به باور من غول‌های عالم ادبیات ایران پیش از این زمین‌گیر شده‌اند و به ناحق گرد خاموش فراموشی بر دفتر و دیوانشان

نشسته است. رسالت من در این مجموعه - علاوه بر افشای ناشایستی حافظ - اثبات شایستگی ده‌ها شاعر بزرگ دیگر خواهد بود. پیامد این رسالت حظی است که ما و آیندگان از «شعر» خواهیم برد، وگرنه بسیاری از آن بزرگان از یاد رفته هفتاد کفن پوسانده‌اند و مآلاً سهمی در این ماجرا ندارند. بر آنم که باری دیگر ذائقه ایرانی خویش در خور خویش را خواهد یافت و از زیبایی سرشار خواهد شد.

یکی از دلایلی که برای ماندگاری حافظ و توجه مداوم به شعرش ذکر می‌کنند، حضور دیوان او در خانه‌های ایرانیان است. به زعم دوستان اگر حافظ عظمتی نداشت، مردمان این اندازه با او انس نمی‌گرفتند. همین تأیید همگانی را نشانه عظمت او دانسته‌اند. اما در اینجا دو نکته مغفول می‌ماند. اولاً دوستان خود نیز می‌دانند که عامه مردم معیاری زیبایی‌شناختی برای تشخیص شعر خوب از بد ندارند. به کلی وزن‌ها را نمی‌شناسند و حتی شعرهای حافظ را نیز اشتباه می‌خوانند. عامه مردم - دقیقاً همچون جامعه ادبی ایران - بیشتر مجذوب جاذبه‌های فرامنتی در شعر حافظند. ایشان خواجه شیراز را به واسطه لسان‌الغیبش دوست می‌دارند. به گاه شادی یا غم، تفأل به دیوانش می‌زنند و از او چاره می‌جویند یا نقش آینده می‌پرسند. شگفتا که دوستان همین نکته را نیز دلیلی بر درستی دعوی خویش دانسته‌اند: حافظ آنقدر بزرگ است که حتی مردم ناآگاه از عالم شعر نیز دوستش دارند! استدلال موجه کاملاً برعکس است. در واقع دوستان مقدمه و نتیجه استدلال خویش را جابه جا کرده‌اند. ابتدا باید ثابت شود که حافظ شاعری بزرگی است. در این صورت می‌توانیم خلایق را در گرایش به او محق بدانیم. ثانیاً مردم شاعر دیگری را نمی‌شناسند. در حقیقت شاعران دیگر به ایشان عرضه نشده‌اند تا میانشان به قضاوت بنشینند. ذائقه مردم را نیز جامعه ادبی ایران تعیین می‌کند. کافی است نگاهی بیندازیم به تعداد نسخی که از دیوان‌های حافظ و فی‌المثل ادیب صابر ترمذی انتشار می‌یابد. چند کس در

ایران شاعر اخیر را می‌شناسد یا حتی نامی از او شنیده است؟ مردمان بر خلاف آنچه می‌پندارید، نمی‌توانند متقاضی کالایی باشند که به ایشان عرضه نمی‌شود. هم از این رو استدلال دوستان که اقبال (به ادعای ایشان) ششصد ساله مردمان به حافظ را دلیل بر عظمتش دانسته‌اند، به کلی ناصواب است.

امتیازاتی که عموماً به حافظ نسبت می‌دهند، در دیوان دیگر شاعران نیز یافت می‌شود. اما اینجا تفاوتی بزرگ در کار است، در دیوان دیگر شاعران - برخلاف دیوان لسان‌الغیب - این امتیازات به نحوی زیبا، شاعرانه و هنری عرضه شده‌اند. محض نمونه غالباً بر این نکته تأکید می‌شود که حافظ یکتنه در عصری اختناق‌آلوده و دهشتناک رویاروی تزویر و ریا ایستاده است.^۱ نمود این ایستادگی را در تقابل با شخصیت‌هایی همچون شیخ و شحنه و زاهد و محتسب و همراهی و همراهی با رند و پیر مغان می‌توان به چشم دید. حتی معتقدند که حافظ فی‌المثل دو شخصیت اخیر را بیش از هر کسی پرورده و به تراز اسطوره بالا برده است. تقابل با آن شخصیت‌های منفور را نیز بسیار زیبا، پوشیده و بعضاً آمیخته با طنز می‌انگارند. اما حقیقت ماجرا به کلی وارونه است. یعنی حافظ نه تنها برآورنده یا بالا برنده این چهره‌های مثبت و منفی نیست، بلکه در شعر دیگر شاعران صورت زیباتر همین ستیزها و حمایت‌ها وجود دارد. به سراغ هر دفتر و دیوانی که می‌رویم، با خیل ابیاتی رو در رو می‌شویم که شاعر را کنار رند و پیر مغان می‌گذارد و مقابل شیخ و شحنه و زاهد و محتسب. بدینسان تک‌تازی و شهسواری حافظ در میدان ریاستیزی توهمی بیش نیست. اساساً مبارزه با تزویر و همنشینی با رند و پیرمغان یکی

۱. مثلاً در منبع ذیل نام کثیری از شاعران و عارفان ذکر می‌شود که به زعم نویسنده مبارز اجتماعی بوده‌اند: محمد استعلامی، درس حافظ، نقد و شرح غزل‌های حافظ، صص ۱۸-۱۹. اما وی هم در همان صفحات و بعد شرح می‌دهد که «این متفکر اجتماعی، شاید یکتنه، در برابر همه ریاکاران روزگار خود و روزگاران پس از خود ایستاده است. [تأکید از من است]» (همان، ص ۲۰) و نیز: «... این شاعر، این متفکر مسؤول، این مبارز سیاسی و اجتماعی ... یکتنه در برابر اینهمه تزویر و ریا قد برافراشته... [تأکید از من است]» (همان، ص ۲۷) همچنین به اعتقاد مفسری دیگر «شاید از این لحاظ، یعنی از لحاظ خشم و عصیان بر ضد ریا و سالوس، کسی دیگر از شعرای ایران به درجه حافظ نرسیده باشد.» (صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، ص ۵۰۷)

از مفاهیم بارز در شعر فارسی - پیش و پس از حافظ - است. این طرح کلی در سبک هندی و عراقی و به تبع آن سبک موسوم به بازگشت حضوری روشن و پرمایه و زیبا دارد. رندی که همگان حافظ را معرف او می‌دانند، اساساً در تمام سنت موسوم به سبک عراقی جریان دارد. در شعر دیگران نیز رند شخصیتی است متناقض‌نما، طناز، ریاستیز، دُردنوش، مصلحت‌گریز و پادشاه در جامه گدا. با زیرکی و زبان‌بازی گاه کلاه سر محتسب و شیخ و زاهد می‌گذارد و گاه دست این گروه را رو می‌کند. به متاع و مطامع ناچیز دنیا دل نمی‌بندد و با این‌همه تاج بی‌نیازی بر سر دارد. اما دیگران خلاف حافظ این شخصیت مطرح و مشهور و خصایصش را به نحوی زیبا و هنرمندانه تشریح می‌کنند و حقیقتاً شعر می‌گویند. وقتی مضمونی میان شاعران مختلف مشترک است، برای تشخیص شعر خوب از بد راهی جز توجه به جنبه‌های زیبایی‌شناختی نداریم. (گو اینکه حتی اگر مضامین مختلف هم باشند، راه همین است.) با سنجش زیبایی‌شناختی شعر دیگران و مجموعه موسوم به دیوان حافظ درمی‌یابیم که خواجه شیراز چیزی یا چیز چندانی در چننه ندارد.

از دیگر امتیازاتی که خاص حافظ می‌دانند، ایهام‌آفرینی است. معتقدند که او بیش از هر شاعر دیگری از ظرفیت‌های معنایی واژه‌ها برای خلق ایهام بهره می‌برد. اینجا نیز شاعران دیگر ایهام‌هایی بکر و بدیع و برازنده عرضه کرده‌اند. اما ایهام‌های حافظ همگی یا بسیار سطحی و ابتدایی هستند یا عنوان «ایهام» بیشتر شایسته آن‌هاست.^۱ بسیار دیده‌ایم و دیده‌اید که درباره یک بیت بحث‌هایی فراوان درمی‌گیرد. در آن بیت مفسری یک یا چند واژه را از ظن و به زعم خویش تفسیر کرده است. اما مفسر بعدی واژه یا واژه‌هایی دیگر

۱. کاملاً برخلاف دعوی مفسرانی که چنین می‌اندیشند: «مهم‌ترین خصیصه شعر حافظ «ایهام» است که در کمتر بیتی از ابیات غزلیات خواجه پیدا نمی‌شود و به علاوه ایهام در دیوان حافظ به صورت خاص و باشکوهی متجلی می‌گردد که هیچ‌یک از تعاریف کتب بدایع معنوی برای بیان و شناساندن آن کافی نیست. [تأکیدها از من است]» (طاهره فرید، ایهامات دیوان حافظ، ص ۱۲).

را می‌پسندد و برمی‌گزینند. به همین شکل مفسر بعد، ترجیح خاص خویش را جایگزین می‌کند. خواننده آشنا یا ناآشنایی که از بیرون به این راه و روند می‌نگرد، محتملاً چندگانگی نسخ دیوان را نشانه قدرت حافظ در بیان مفاهیم و کلمات می‌انگارد. ماجرا جز این است. درواقع مفسران و مصححان گوناگون به این دلیل واژه‌ای را از یک بیت کنار می‌گذارند که بیت معنای محصلی ندارد. ایشان با دوراهی صعب و سختی مواجهند. از یک سو خواجه را شاعری بزرگ یا حتی بزرگ‌ترین شاعر می‌انگارند، از دیگر سو در دیوان او ابیاتی بی‌معنا می‌یابند. ایشان محققاً نمی‌توانند پیش‌فرض عظمت حافظ را کنار بگذارند. هم از این رو می‌کوشند تا با جایگزینی کلمات دست‌کم معنایی برای بیت حاصل آورند. اما با جایگزین ایشان نیز بیت همچنان بی‌معنا می‌ماند و باز مفسران و مصححان دیگر برای رفع این دشواری نوپدید جایگزین‌هایی دیگر پیش می‌کشند! یعنی اینهمه بحثی که درباره فلان و بهمان بیت حافظ درمی‌گیرد، عیب کار اوست و نه حسنش. در نهایت نیز حتی اگر معضل دوستان از میان رود، تازه بیت به کلامی معمول و منعقد بدل می‌شود که گاه فرسنگ‌ها از شعر دور است. اختلاف نسخ حافظ بیش از همه حاصل همین جد و جهدی است که دوستان برای معنابخشی به دیوان به خرج داده‌اند. تقدس حافظ موجب شده است که به هر قیمت ممکن بخواهند ابهام‌های شعر او را برطرف کنند. اما از این حقیقت غافل بوده‌اند که

۱. هیچ‌کس نیندیشیده است که ابیات جنجال برانگیز حافظ تا چه اندازه از جوهره شعری بهره دارند. حقیقت آنست که این ابیات - حتی در صورت رفع ابهام - شعر نیستند. این قبیل ابهام‌ها موجب می‌شوند تا پرسش از «شعر» به محاق رود. نهایت آنکه آقایان و خانم‌ها ابهام را نشانه جبروت و جادوی کلام حافظ انگاشته‌اند. ابیات ذیل هیچ‌گاه به مرتبه شعر نائل نمی‌شوند، چه خواجه شیراز، «غُبوس» گفته باشد، چه «غُبوس». چه «فرقه» گفته باشد، چه «حلقه». چه مراد حافظ از خطاپوش پیرش باشد، چه خدا. شعر طوری دیگر است.

غلام خرقة دردی کسان خوشخویم...

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نفرت

شماره ابیات اینچنینی در دیوان موسوم به حافظ بسیار بیش از این‌هاست.

حتی با رفع این ابهام‌ها همچنان شعر نداریم. اگر شاعری دیگر با این حجم از ابهام شعر می‌گفت، به سادگی کنارش می‌گذاشتیم.

مضمون‌گرایی

عموماً در ارزیابی یک شعر بر مفاهیم مطرح در آن پا می‌فشارند، یعنی مستقیماً به سراغ اندیشه می‌روند. برای قضاوت میان شاعران مختلف و سنجش پایگاه و جایگاهشان اندیشه‌های مکتوم در شعرهایشان را کنار هم می‌نهند و می‌سنجند. حتی وقتی دو شاعر از مضمونی واحد همچون عشق سخن به میان می‌آورند، نحوه مواجهه ایشان با این مضمون ارزیابی می‌شود. مثلاً فلان شاعر را بر بهمان شاعر ترجیح می‌دهند، چرا که در بیان عشق صریح است و پوشیده سخن نمی‌گوید. یعنی جنبه‌های زیبایی‌شناختی اشعار به کلی کنار می‌روند و به دید نمی‌آیند. گویی شاعران فیلسوفانی گوناگونند که برای نقد شعرشان باید اندیشه‌هایشان را وارسید. شعر شاعران بسیاری در نتیجه همین مضمون‌گرایی از صفحه روزگار محو شده است. گاه تک‌بیتی از شاعری می‌آورند و اندیشه او را در همان مجسم می‌انگارند و نفی می‌کنند. با همان تک‌بیت پرونده شاعر بینوا بسته می‌شود و مآلاً زیبایی‌ها و ظرایف پیدا در شعر او از دایره دید ما پنهان می‌ماند! این محرومیت ما از مشاهده زیبایی در همان نگاه مضمون‌گرا ریشه دارد. در اصل هر آنچه ما را از جنبه‌های صرفاً زیبایی‌شناختی دور کند، مانعی خواهد بود بر راه ارزشگذاری بی‌غل و غش هنری. چاره چیست؟ برای ارزشگذاری و سنجش شاعران مختلف باید تا سرحد امکان به جنبه‌های زیبایی‌شناختی شعر ایشان بنگریم. اگر کار شاعری از حیث زیبایی‌شناختی ضعف داشت یا ارجمند نبود، باید به کلی کنار

۱. نمونه‌ای بارز از این شاعران ظهور فارابی است که نسبتاً به تفصیل درباره او سخن گفته‌ام. رجوع کنید به بحث از بیت ذیل در همین کتاب:

گذاشته شود. گیریم که شاعری عالی‌ترین مفاهیم را در قالبی مبتدیانه و خامدستانه بریزد. حاصل کار او نهایتاً متنی عرفانی، فلسفی، فراعرفانی و ... خواهد بود و نه شعر. در «شعر بماهو شعر» ظرف مهم‌تر از مظلوف است. نه اینکه فکر اهمیتی نداشته باشد. اما برای تشخیص شاعر خوب از بد باید ابتدا به سراغ صورت شعر رفت و بعد اندیشه را پی گرفت. محض تقریب ذهن راننده‌ای را تصور کنید که در مسابقات جهانی بی‌هیچ فریبی قهرمان شده است. عموماً نیز او را به دست‌فرمانِ خوبش می‌شناسند. حال اگر این راننده با خودرو خویش مواد مخدر حمل کند، احتمالاً انسان خوبی نیست، اما همچنان «راننده خوبی» است. در تمیز راننده خوب از بد دقیقاً به مهارت‌های رانندگی می‌نگریم. به همین‌سان شاعر خوب کسی است که شعر زیبا می‌سراید و در حیطه سرایش شعر مهارت دارد. اگر این قالب هنری را در مدح و مجیز حکام مستبد زمانه قرار داد، محتملاً انسان خوبی نیست، اما همچنان «شاعر خوبی» است. شاید در بادی نظر این سخن بسیار روشن و مصداق همانگویی تصور شود. اما شوربختانه در تحلیل‌های ادبی ما ایرانیان به کلی مغفول مانده است.

برخی از شاعرانی که به طور پیشینی عارف، زاهد یا صوفی فرض می‌کنیم، بسیار بزرگند. درواقع همان مضمون‌گرایی که موجبات برآمدن و بالا نشستن حافظ را فراهم کرده، امثال شمس مغربی و فضولی را به زمین زده است. بسیار شنیده‌ایم و شنیده‌اید که حافظ تحت هیچ طبقه و گروهی نمی‌گنجد. نه زاهد است، نه عارف، نه صوفی، نه فیلسوف و امثال آن. بگذریم که این صفت خاص حافظ نیست و بسیاری از شاعران سبک عراقی و هندی - همچون سلمان ساوجی، کمال خجندی، ناصر بخارایی، صائب تبریزی و ... - نیز چنینند. شاعرانی که ظاهراً تحت طبقه عارف یا زاهد می‌گنجد، همچون شمس مغربی، در مقام مبلغ و پرچمدار وحدت وجود، یا فضولی - به مثابه پایه‌گذار یا دست‌کم پیرو مکتب حروفیه - از حیث زیبایی‌شناختی در تراز

بسیار بالایی قرار دارند. برای قضاوت درباره عظمت یا خردی هر شاعری باید مستقیماً به سراغ شعر او برویم و صرف‌نظر از محتوا، صورت را در نظر بگیریم. یعنی چگونه گفتن اهمیت دارد. علاوه بر این در مواجهه با دیوان این دو یا امثال ایشان درمی‌یابیم که به هیچ وجه شاعرانی خشک و صلب و تنگ‌نظر نیستند. البته حتی اگر چنین بودند نیز چیزی از عظمت کارشان کم نمی‌شد. زیرا باور خویش را به نحوی زیبا و در خورِ واژه «شعر» عرضه کرده‌اند. کار ایشان ارزش هنری دارد. فرقی نمی‌کند که تو درباره خدا شعر می‌گویی یا درباره انسان یا میز یا انار یا هرچه جز آن. آنچه اولاً و بالذات اهمیت دارد، «شعر» است. نگرش شاعران چه مقبول و چه مطرود ما باشد، میزانی مناسب برای سنجش هنر ایشان نیست. باید بیاموزیم که شعر را از زوایه دید هنر و بماهو شعر بنگریم. بداهتاً اندیشه‌های مختلفی در شعر طرح می‌شود. من به عنوان تحلیل‌گر ممکن است اندیشه وحدت وجود را نپسندم یا با نگرش دینی خویش در تضاد ببینم. ممکن است حتی از تقید شاعر به اندیشه‌ای خاص بیزار باشم. به همین دلیل فی‌المثل شمس مغربی را بی‌آنکه خوانده باشم، کنار می‌گذارم. حتی ممکن است دیوان او را بخوانم و از جنبه‌های زیبایی‌شناختی شعرش آگاه باشم. اما همچنان و به تبع همان باور قالبی خویش، این شاعر توانا را به بوته خاموشی و فراموشی می‌سپرم. چرا که به باطل تقدم محتوا بر صورت را باور دارم. اما باید همان تفکیک پیش‌گفته را در ذهن داشته باشیم. گیرم که شمس مغربی اندیشه‌ای ناصواب یا دست‌کم مخالف با نگرش من داشته باشد. اما همچنان شاعر بزرگی است.

هم از این رو مخالفت من با حافظ مطلقاً ربطی به محتوای مکتوم در شعرش ندارد. او چه مؤمن باشد، چه ملحد، چه مصلح اجتماعی باشد، چه گوشه‌نشین و عزلت‌گزین، چه یار و یاور ستمدیدگان باشد، چه یار غار ستمگران، شاعر نیست. حتی اگر حافظ را فراتر از هر اندیشه بشری جا دهید و خارج از هر طبقه یا رسته اعتقادی بدانید، همچنان شاعر نخواهد شد. پیش

از این معدود افرادی مخالف حافظ بوده‌اند. برخی از شخصیت‌های دین‌گرا محتملاً خواجه را - به اقتضای شراب و مستی و برخی مضامین دیگر - لابیالی و حتی کافرپیشه پنداشته‌اند و نفی کرده‌اند. برخی نیز تلاش برای اصلاح اجتماعی را در شعر حافظ نیافته‌اند و هم بدین نمط کنارش گذاشته‌اند. اما به هر روی این دو گروه - یا مخالفان دیگر - حافظ را «شاعری بزرگ» و بااهمیت یا دست‌کم در عداد بزرگان شعر کلاسیک فارسی برشمرده‌اند. اگر به او چونان شاعری کوچک و کم‌اهمیت می‌نگریستند، مخالفت ایشان وجهی نداشت. به‌ویژه که بعضاً در مخالفت با کلیت شعر به نقد حافظ می‌پردازند.^۱ محض نمونه برخی از ایشان اساساً شعر یا دست‌کم شعر کلاسیک ما را بیهوده و بازی از سر تفتن می‌انگارند و در آن سمت و سویی اجتماعی و مردمی و اصلاح‌گرا و خواهان تغییر نمی‌یابند. این گروه برای اثبات دیدگاهشان، حافظ را در مقام بزرگ‌ترین شاعر به‌بوته نقد - اجتماعی و اخلاقی - خویش می‌نهند. بنابراین انتقاد ایشان معطوف به محتوا و نوع نگرش و اندیشه حافظ است.

در ایران عمدتاً فکر را به شعر تقلیل می‌داده‌اند. یعنی جای آنکه به آثار ابن‌سینا و فارابی بنگرند، در شعر امثال حافظ پی‌جوی فکر بوده‌اند. به همین دلیل گاه می‌شنویم که حافظ آخرین اندیشمند ایرانی بوده است!^۲ بماند که در تعریف اندیشه نیز توافقی ندارند و آخرالامر تنی از شمار همان دوستداران حافظ پیدا می‌شوند و او را حتی فراتر از عالم اندیشه می‌نهند. از دید این

۱. مثلاً وجه مخالفت احمد کسروی با شعر حافظ از همین نوع است. از قضا او - که شناخت چندانی از شعر هم ندارد - غزلی از اوجدی مراغه‌ای را اشتباهاً از آن حافظ می‌داند و مبنای انتقاد خود قرار می‌دهد. غزل مذکور (با مطلع «در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس») از حیث زیبایی‌شناختی ارجمند است و جایی برای انتقاد ندارد. اما چنانکه گفتیم ایشان کلیت شعر را نفی می‌کند و نه صرفاً حافظ را.

۲. «حافظ در واقع زبان‌غیب دوره‌ای از تاریخ ایران بود که وجدان نگون‌بخت ایرانیان - به دنبال زوال اندیشه در ایران - اندیشمندی پیدا نمی‌کرد... «جاویدان خرد» مسکویه رازی، «حکمت خسروانی» شهاب‌الدین سهروردی و «آتش نهفته در سینه» حافظ همچون رمزی از همان غیبی است که حافظ را باید واپسین «اندیشمند» آن در ادب فارسی به‌شمار آورد... «لسان‌غیب» حافظ واپسین تأمل در تقدیر تاریخی ایران و وجدان نگون‌بخت ایرانیان بود.» (سید جواد طباطبایی، زوال

مفسران عقل معاش و اندیشه زمینی برای حافظ کوچک است و نمی‌توان او را در ظرف فکر گذارد.^۱

اما آیا برای این ارزشگذاری مدخلی جز شعر حافظ در کار بوده است؟ در اینجا دو نکته شایان توجه وجود دارد، اولاً مفسران مذکور شعر را مدخل و محملی برای اندیشه دانسته‌اند. ثانیاً در میان تمام شاعران - که منطقاً و بر حسب فرض نخست از مدخل و محمل اندیشه بهره گرفته‌اند - حافظ را برتر تشخیص داده‌اند. گیریم که راه و روند دوستان صواب باشد و بتوان شعر را مدخل و محمل اندیشه دانست. اما آیا دوستان شعر تمامی شاعران دیگر را خوانده‌اند؟ پاسخ این پرسش بدهاتماً منفی است. دوستان اساساً و به طور پیشینی شعر امثال خواجه و سلمان ساوجی و ناصر بخارایی و ... را شایسته خواندن نمی‌دانند.^۲ به همین دلیل دعوی قضاوت صحیح میان آنان و حافظ لافی گزاف است.

ابقای حافظ به بهای حذف دیگر شاعران

عموماً تصور بر این است که حافظ شعر پیش از خود را به اعتلا رسانده است. از این حیث خواجه نقطه عطفی عمده در تاریخ ادبیاتمان محسوب می‌شود. شعر فارسی به مرور و در قالب سبک‌های موسوم به خراسانی و عراقی کمال یافته و پخته‌تر شده و نهایتاً در دیوان لسان‌الغیب به اوج رسیده است. به تعبیر دوستان حافظ بر حسب نبوغ و ذکاوت بی حد و حصرش محاسن و مزایای پیشینیان را برمی‌گیرد و نقصان‌ها و معایبشان را وامی‌نهد و برطرف می‌کند. این تصور کاملاً ناصواب و خامدستانه در شرایطی شکل می‌گیرد که اساساً سنجشی میان حافظ و پیشینیانش در کار نیست.

۱. برای مثال مأخذ ذیل تماماً به شرح و اثبات همین نگاه اختصاص یافته است: رضا داوری، شاعران در زمانه عسرت، انتشارات نیل، ۱۳۵۰

۲. برای مثال یکی از دوستداران حافظ (محمد قزوینی) خواجهی کرمانی و سلمان ساوجی را در میان شاعرانی قرار می‌دهد که مطالعه آثارشان اتلاف عمر است. (قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ، مقدمه محمد قزوینی، صص ۱۲-۱۳) به گمانم ایشان ناصر بخارایی را در حدی نمی‌دیده که بخواهد حتی نامی از او ببرد.

مقایسه‌های محدودی هم که صورت گرفته است، بیشتر به شوخی شباهت دارد. فی‌المثل یکی از مریدان خواجه در مقدمه کتاب خویش، ابیات مطلع اشعاری را که شاعران پیشین با وزن و قافیه مشابه غزل‌های او سروده‌اند، ذکر کرده است. در پایان نیز بی هیچ توضیحی معادل‌های حافظ را برتر از این اشعار می‌انگارد.^۱ اما اولاً ابیات و اشعار قابل مقایسه حافظ و دیگر شاعران الزاماً هم‌وزن و هم‌قافیه نیستند. گاه حافظ مضمونی را از شاعری دیگر اخذ می‌کند و بر باد می‌دهد. در ثانی ذکر صرفاً مطلع این اشعار - آن هم بی هیچ توضیحی - برای مقایسه آنها و معادل‌های حافظانه‌شان بسنده نیست. ثالثاً مرید مورد بحث تنها به مطالعه سرسری و سطحی هفده شاعر متقدم بر حافظ اکتفا کرده است. مسلماً شاعرانی همچون عصمت بخاری، صابر ادیب ترمذی، رفیع‌الدین لُنبانی، قاسم انوار، عمیق بخاری و... از دید ایشان - و امثال ایشان - چندان ارجی ندارند که در این مقایسه به میان آیند. اما در دیوان شاعران مذکور، شمار اشعار هم‌وزن و هم‌قافیه با غزل‌های لسان‌الغیب کم نیست. رابعاً شاعران پیش از حافظ اشعاری متفاوت - از حیث وزن و قافیه و مضمون - نیز دارند. این اشعار متفاوت هرگز ارزیابی نمی‌شوند. بنا نیست معیار همیشه حافظ باشد. اشعار متفاوت دیگران از لحاظ زیبایی‌شناختی عموماً در ترازوی بسیار بالا قرار دارند. کافی است برای شاعران دیگر وجود و ماهیتی مستقل قائل شویم. ذکر سرسری و سطحی مطلع برخی از اشعار و پس آنگاه حکم به برتری حافظ، مصداق بارز تنها به قاضی

۱. «در اینجا مقایسه اجمالی هفده شاعر با حافظ و تأثیرشان بر حافظ به پایان می‌رسد. امید است محققان دیگر تأثیر آن عده از پیشینیان را که در پژوهش حاضر مطرح نشده‌اند، نیز در ترازوی تحقیق بنهند، تا عیار هنر حافظ به محک این مقایسه‌ها نمایان‌تر شود.» (خرم‌شاهی، *حافظ‌نامه*، ص ۹۰)

البته برخلاف ادعای مفسر مذکور، این شاعران حتی به صورت اجمالی نیز با حافظ مقایسه نشده‌اند، مگر آنکه ذکر صرف برخی از ابیات مطلع را مقایسه بدانیم! در ادامه از او چنین می‌خوانیم:

«به‌واقع از میان این همه غزل هم‌وزن و هم‌قافیه با غزل‌های حافظ که مطلع آن‌ها را نقل کردیم، شاید فقط ده دوازده مورد همسنگ مطلع‌های حافظ یافته شود، در باقی موارد، همواره مطلع‌های خورشیدپرور غزل حافظ درخشان‌تر است.»

(همان).